

## تربیت و نسل‌های اجتماعی

خاصیت عمده تربیتی که اساس آن آموزش اجتماعی باشد آن است که بقدر امکان عمل فرد برای فرد دیگر نباشد بلکه تربیت توسط یک نسل (اشخاص بالغ) برای نسل دیگر (نوباوگان و جوانان) انجام یابد. بنظر میرسد که کورنو (Cournot) اولین کسی بوده که اهمیت مسئله نسل‌های اجتماعی را درک کرده است. این دانشمندان میگویند هر نسل بوسیله تربیت بکرشته افکار و معلوماتی را بنسلی که بلافاصله بعد از وی میآید انتقال میدهد و هنگامیکه این عمل یعنی این انتقال انجام مییابد نسل تربیت دهننده تحت نفوذ و تاثیرات تمام افراد نسل قبل از خودش که در دستگاه حاکمه جامعه هنوز شرکت دارند و فعالیت میکنند قرار میگیرد مخصوصاً این عمل هر نسل بر روی نسل بعدی در خود خانواده هم وجود دارد اما در محیط اجتماعی که بوجود آمدن افراد جدید دائماً و لاینقطع ادامه دارد بین نسلی که زائیده میشود بپدر و مادر آن نسل که در داخل اجتماع گردیده هیچگونه توافقی نیست نمی‌توانند بزرگترین تاثیرات را بگذارند. موجودیت جاه‌مندی مرتباً و تحت نظم و قاعده ادامه یابد. دانشمندان بزرگ مانند فرانسوا مانترو F. Mantre که-وشیده اند که درباره نسل اجتماعی ایده مشخصی بدست آورده و امکان تطابق آنرا در حالات و صحنه‌های مختلف تاریخ تمدن و همچنین تربیت‌شان دهند امروزه در ادبیات و هنرهای زیبا رسم بر این جاری شده است که در باره کیفیت قوای فکری یک نسل و حتی عملی نمودن طبقه بندی آن برای قرون

بعدی هم سخن میرانند. تکامل سیاسی جامعه ها هم پدیده های سیاسی جامعه را با این ترتیب نشان میدهد. سبب این امر شاید آنست که ساختمان هر جامعه ای عبارت از این است که در هنگامیکه يك نسل اداره امور اجتماعی را در دست دارد نسل دیگری بیان آمده و کم کم وارد دستگاه آن جامعه میشود و در شئون مختلفه نفوذ و حکمروائی پیدا میکند. افلاطون میگفت برای اینکه فلسفه‌ای در جامعه‌ای تاثیر کند و فلسفه‌های دیگر را تحت الشعاع قرار دهد مدت پنجاه سال لازمست در جامعه نیز همین حال برقرار است هر نسلی در مدت پنجاه سال اختیارات و قدرت خود را بسط های دیگر و اگذار میکند اما در طول تاریخ پاره‌ای وقایع سبب میشوند که این تغییر در جامعه بصورت سریع تر و پایدارتری بعمل آید. انقلاب فرانسه و سقوط امپراطوری آن در ۱۸۱۵ قد علم کردن آلمان بعد از جنگ بین‌المللی اول در مدت نلت یا ربع قرن بعمل آمد و با این ترتیب است که تقریباً در مدت سی سال وضع عمومی افکار جامعه ای تغییر میکند. هرگاه يك چنین پدیده‌ای را بررسی کنیم خواهیم دید که آن در تربیت جامعه هامعکس شده و کشمکش‌های متوالی برای احراز قدرت نشان میدهد هر نسلی با نظر مخصوص خود مسائل مربوط به هستی و حیات رامینگرد و بتوسط تجارب عمر خودش ارزش تربیت خود را تشخیص میدهد. اگر تجارب او موافق داخواهش نتیجه داد حفاظت قواعد و اصول تعلیم و تربیتی خود را بنسل بعد توصیه و سفارش میکند و این امر هم اغلب اوقات روی میدهد و اگر مطابق آرزویش نشد سعی میکند تا اصلاحاتی در رژیم تربیتی بعمل آورد اما در هر دو حالت توجهی باین امر نمی‌شود که رژیم تربیتی بیشتر تاثیر و نفوذ کند و این رژیم مطابق آمال و احتیاجات نسل نازم باشد بلکه سعی عمده‌اش اینست که جوان‌ترین افراد جامعه را پیر و

هقاید تربیتی خود سازد. نسلی که در حین ظهور است در واقع در طرف مخالف نسل قبلی قرار گرفته است بدلیل اینکه اولاً می‌خواهد جانشین او شود ثانیاً می‌خواهد جوانان بااحتیاجات و در خواستهای او که در صدد تأمین آنها است علاقه نشان دهند. نسل تازه حس می‌کند که محتاج بداشتن استقلال و شخصیتی در برابر نسل سابق است و باید خود را از قید تسلط آموزش و پرورش آزاد سازد بنابراین نسل مزبور مبتکر و مایل بتجدد است اما وقتی این پدیده‌های دائمی در جریان و هنگام انحطاط جامعه ای ظاهر شوند بالطبع بزوال آن جامعه کمک خواهد کرد. انقلابهای اجتماعی همیشه عبارت از عمل يك نسل جوان بوده است که قصد داشته فرمانروائی نسل پیش از خود را سرنگون کند و بهین جهت است که تمام انقلابها تغییر اساسی در آموزش و پرورش را در صفحه اول برنامه خود قید میکنند. هر قدر وضع جامعه ای بی ثبات و سست باشد و هر اندازه که آتیه آنرا خطری تهدید کند قیام نسلی در مقابل نسل پیش از خود و امتناع او از قبول دستورات آن بیشتر و شدید تر خواهد بود نسل جدید نسبت بنسل قبلی که سعی میکند شرایط زندگی غیر نسلی بدو تحمیل کند همیشه در دل کینه ای می‌پروراند و باین علت قصد دارد سنن و آداب و رسوم نسل قبلی را از بیخ بر کند و جز بخودش یکی دیگر اطمینان نداشته باشد تا اینکه بتواند خوشبختی و زندگانی خویش را تأمین کند.

بدیهی است که مخالفت نسل های اجتماعی ناشی از اغراض فردی و شخصی نیست بلکه این مخالفت اصلاً يك امر اجتماعی است که هر وضعیت و حالت فردی و مربوط بفرد ناشی از آنست. این مخالفت نسل هادر درجه اول يك پدیده اجتماعیست.

ابتدا باید دید که خاصیت تربیتی اجتماعی چیست؟ میدانیم که تربیت هر

موجود رابطه مستقیم با جسم او دارد و در واقع تربیت بر اساس طبیعت مادی شخص تکیه میکند. همچنین است در حیوانات تمام سگها يك نوع شکار نمیکند بلکه هر سگی بتعقیب شکاری میپردازد که ساختمان بدنی او از عهده آن کار برآید. اما بعضی تربیت ها بطبیعت مربوط نمیشوند حیوانات نمایش دهنده در سیرک و یا حیواناتیکه برای کارهای مختلف تربیت میشوند از آن جمله اند. درین مورد تربیت عبارت میشود از ایجاد طبیعت ثانی و مصنوعی در موجودات مزبور. بدون شك ما متوجه این نکته شده ایم که انسان بوسیله احتیاجات بدنی یعنی بعلت ضعف خودش در حین رشد و نمو حتی شاید بوسیله ساختمان ذهنی خود بزندگی اجتماعی احتیاج دارد و نه تنها جامعه در مافوق او است بلکه در برابر او پایدار است. یعنی فرد از بین میرود ولی جامعه باقی میماند و ارتباط او با دستجات مختلف اجتماع حس غریزی تمایل بزندگی اجتماعی را که در او موجود است نشان میدهد و تشکیل جامعه هم بر روی این اساس است.

علماء علم اجتماع فرانسه برای زندگی در جامعه يك اساس روانشناسی یا بیولوژیکی قائل نیستند. تربیت که برای درك وجود و چگونگی جامعه معین شده است با آموزش و پرورش رابطه نزدیکی دارد زیرا مقصودش آموختن یکرشته معلومات ضروری و متجانس بار آوردن افراد جامعه میباشد. بجای جدید نیز شاهد این مدعا است. اگر چه عقاید علم اجتماع در آموزش کشور فرانسه نفوذ نکرده است تا مسؤل وضع اخلاقی مردم بشود ولی در کشورهای دیگر بیشبهه اصل تشکیل جامعه بر اساس تربیت بقدر کافی عملی شده و شخصیت افراد موافق اجتماع تربیت میشود. برای اینکه تربیت افراد بصورت اجتماعی تربیت حقیقی و واقعی باشد باید بتدریج کوشش آن متوجه این بشود که شخصیت ها را از لحاظ اخلاق تربیت و تکمیل کند و نظریات علم اجتماع نیز امکان این امر را بعید نمی دانند همیشه جامعه های انسانی ارزش شخص و احترام



بحقوق و امتیازات او را در نظر دارند تربیت هم بموازات همین اصول خواهد رفت اما باید دانست که شخصیت افراد نیز با حدود احتیاجات اساسی زندگی اجتماعی محدود میشود یعنی هرگز شخص مافوق جامعه قرار نمیگیرد و از حدود آن تجاوز نمیکند و بنابراین تربیت هم افراد را فقط بخاطر خودشان تربیت نمیکند بلکه آنها را برای اجتماع بزرگ مینمایند همینجاست که بیک تناقض اصلی پی می‌بریم و آن تضاد تربیت طبیعی با این موضوع است. در هر فردی یک وجود واقعی *Realite* هست یا اگر واضعتر بگوئیم جوهر و ذات مرموزی در او هست که موجود زنده عبارتست از آن. تربیت اگر بخواهد تربیت کاملی باشد نباید از این کیفیت موجود غفلت کند و آنرا مورد استفاده قرار ندهد بلکه برعکس برای اینکه تربیتی جامع و کامل باشد باید تا ذات و نهاد انسان رسوخ و نفوذ کند از طرف دیگر این نیز مهم است که تشکیل فرد برای جامعه بیشتر با تربیت هوش و یادآیشینی کردن حرکات بدن *Mecanisation de gestes* که عبارت از علائم خارجی شخصیت هستند مربوط است و اینکار کمتر با احساسات درونی و باطنی او سروکار دارد هم چنین تربیت فرد برای جامعه خوشبختی او را در این میدانند که او ارزش و مفهوم معنویات را بشناسد و بتواند از آنها بر خوردار شود از طرف دیگر هم تحول انسان به عالی‌ترین حد خود نرسد مگر اینکه بتواند خارج از جامعه هم برای خودش شخصیتی داشته باشد معنای پدیدده های عالی تمدن هم اینست. تمدن در حقیقت عبارت از بکرشته چیزهایی است که جامعه در پی آنهاست مثلاً حقایق تاریخی یا علمی پاره‌ای قواعد اساسی اخلاق یا حقوق قسمت های مختلف زیبا شناسی بزرگترین جریانات فلسفی و اجتماعی و غیر آنها. وقتی جامعه‌ای میبیند که واقعا برای تمدن کار میکند یا میخواهد تمدن را

مسئله‌های آینده انتقال دهد البته مخالف خود پرستی خواهد بود و نیز مخالف با این عقیده برگسون Bergson خواهد بود که میگوید جامعه باید محصور و محدود باشد. بلکه آن جامعه خود را در مقابل دنیا یعنی در برابر افکار جهانیان خواهد دید و برای تمدن بشر هدایای بزرگی تقدیم خواهد کرد بهمین علت است که افکار و عازم هر ملتی و بالا تراز آن این فکر که هرملتی عاملی است که برای تمدن بشر کمک میکند باید در فکر هر قومی جایگیر بشود. اما تربیت پارهای از ممالک که نظریات اجتماعی در آنها ماده اساسی تعلیمات سیاسی شده است با این فکر مخالف است اکنون نتیجه میگیریم که جز جامعه و سلسله دیگری نیست که تربیت بتواند بتوسط آن قدر و قیمت و مفهوم معنویات و تمدن را نشان بدهد و تربیت باین هدف نائل نخواهد شد مگر اینکه مافوق جامعه خود قرار گیرد و این مسئله یکی از مسائل بفرنج فلسفه تربیت میباشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی